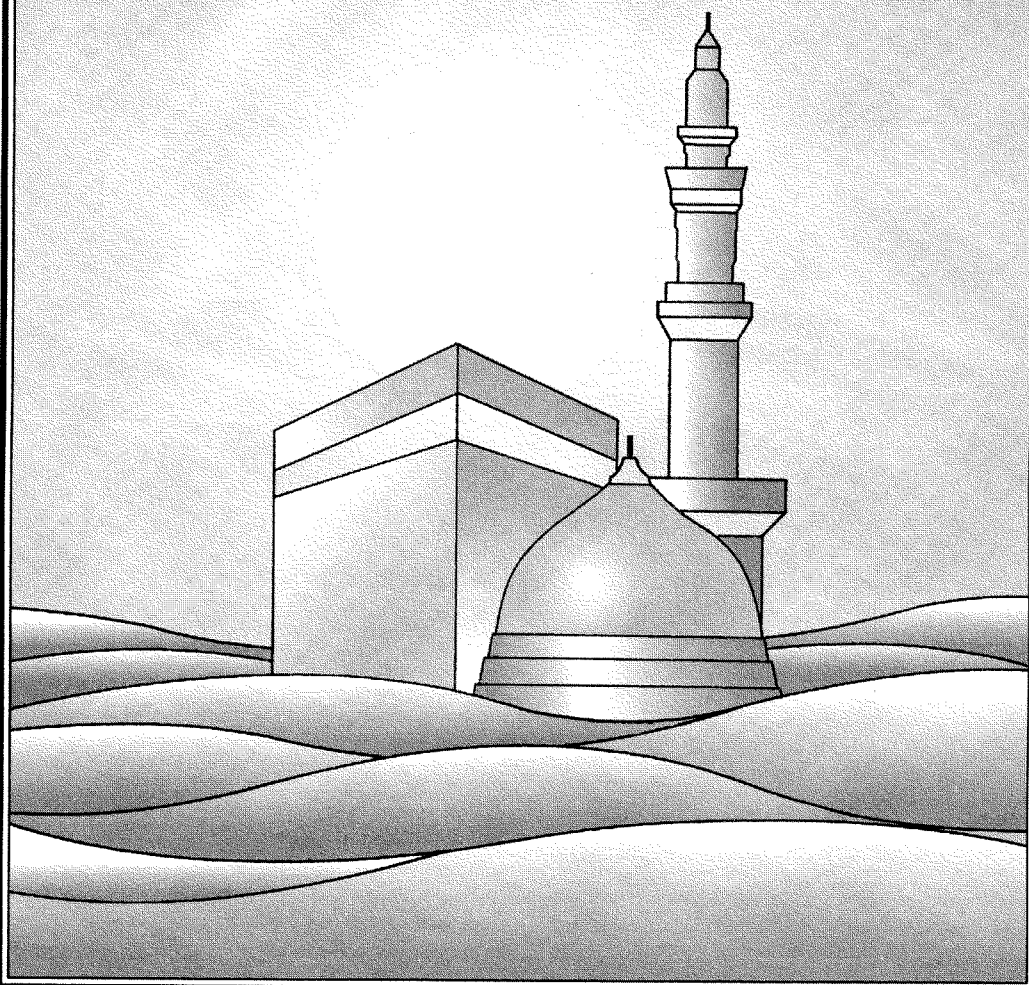


اماکن و آثار



المشاهد المشرفه

والوهابيون (١)

شيخ محمد علي سنقرى حائرى

(١٢٩٣ - ١٣٧٨ ق.)

به كوشش : رضا مختارى

مؤلف این رساله عالم مهذب و متقى، مرحوم حاج شيخ محمدعلی سنقری، فرزند شيخ محمدحسن همدانی است. وی از دانش‌آموختگان کربلا و نجف و از شاگردان سیداسماعیل صدر، شيخ الشریعه، میرزا محمدتقی شیرازی و آخوند خراسانی (قدس سرارهم) است. شيخ محمدحسین کاشف‌الغطاء در تقریظی بر کتاب «الإلهام في علم الإمام» او، مؤلف و مؤلف را بسیار ستوده است. پیش از بیست اثر علمی از سنقری به جا مانده که تنها برخی از آنها چاپ شده است.^۱ از جمله آثار وی، یکی «الوهابيون والبيوت المرفوعة» است که به سال ۱۳۴۵ق. در نجف اشرف و نیز در سال ۱۴۱۸ در قم به چاپ رسیده است. از دیگر تألیفات او رساله حاضر است که در سال ۱۳۴۵ق. تألیف گردیده و تاکنون چاپ نشده است. ما آن را بر اساس نسخه اصل که به خط مؤلف است و در کتابخانه جناب حجة الاسلام والمسلمین سید محمدعلی طبسی نگهداری می‌شود، تصحیح کرده‌ایم. در این جا از ایشان و نیز از جناب آقای حاج شيخ حسین شفیعی و آقای تفت که در تصحیح آن مساعدت کرده‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

گفتنی است که مؤلف در حواشی و بالای صفحات، عناوینی برای مباحث کتاب آورده است که ما این عناوین را در متن، بین دو قلاب نهاده‌ایم.

رضا مختاری



بسم الله الرحمن الرحيم، وبه نستعين وهو تقتي.

قال الله تعالى في النور: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾.^۲

ثعلبی در تفسیر به طرق رجال خود و سید بحرانی در تفسیر «برهان»، از «کشف الغمّه» و علامه مجلسی در «بحار» از «روضه» و «عمده» ابن بطریق، جمیعاً از ابن عباس روایت کردند؛ و نیز در «بحار» روایت کرد از «کنز جامع»^۳ تألیف سید علامه جلیل نبیل شرف‌الدین علی‌الحسینی الغروی الأستربادی صاحب کتاب «الغرویة فی شرح الجعفریة» تلمیذ شیخ اجل نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی و او روایت کرد از تفسیر شیخ جلیل محمد بن العباس ابن الماهیار، که معاصر شیخ کلینی است؛ و او روایت کرد به سلسله اسناد از طرق مخالفین از انس بن مالک از بریده، قال قرأ رسول الله:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۴ فقام إليه رجل، فقال من أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: «بيوت الأنبياء». فقال أبو بكر: يا رسول الله هذا البيت منها؟ وأشار إلى بيت علي وفاطمة عليهما السلام. فقال: «نعم، من أفاضلها».^۵

[معنی بیوت در آیه نور و این که مراد بیوت معنوی است]

بیان:

آیه شریفه، بعد از آیه نور [است] و جمهور مفسرین از عامّه و بعضی از خاصّه گفتند: مراد از «بیوت» مطلق مساجد است و بعضی گفتند: خصوص چهار مسجد است؛ مسجد الحرام، بیت المقدس، مسجد قبا و مسجد مدینه.

و واضح است که اینها تفسیر به رأی و استحسان است و حدیثی بر آن وارد نشده، چنانچه فخر رازی هم همین مناقشه [را] کرده. و اتفاق دارند محققین عامه و خاصه بر این که: جمله ﴿فِي بُيُوتٍ﴾ متعلق است به محذوفی از افعال عموم که مجرور است بر وصفیت از «مشکوة» و تقدیر بنابراین، این است: «المشکوة الثابتة فی بیوت هذه صفتها»؛ یعنی آن

مشکوة و مصباح در آیه «نور» ثابت است در خانه یا در خانواده که امر فرموده است حق تعالی [به] اینکه بلند شود و تعظیم گردد و ذکر شود در آن خانه‌ها نام پروردگار و تسبیح و تقدیس کنند خدا را در آن خانه‌ها هر صبح و شام.

قال الرازي:

«إِنَّ التَّقْدِيرَ: كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ فِي بَيْوتِ أذنِ اللَّهِ. وَهُوَ اخْتِيَارٌ كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَقِّقِينَ»، انتهى.

و از این حدیث شریف واضح است که مراد از «بیوت» نه مطلق بیوت سنگ و گِل است، بلکه مراد از «بیوت»؛ اعم از بیوت ظاهری و بیوت الوحی و العلم و بیوت معنوی است، چنانچه در تفسیر صدر آیه «نور» وارد شده که مراد از نور ممثل تمثیل نور خلیفة الله فی الأرض است. و اضافه، تشریفیه و مفید منزلت است و آنها امامان از خانواده وحی و رسالت و مثل نور حضرت رب العزت اند.

[مؤیدات و شواهد این تفسیر]

و مؤید این تفسیر است آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۶ که به اتفاق عامه و خاصه مراد بیت نبوت و رسالت است. و نیز مؤید است صریح کلام رازی در تفسیر کریمه «وَأَتَوْا الْبَيْوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۷ که مراد، نه ظاهر آن است، بلکه کنایه است، چنانچه خواهد آمد نقل کلام او.

و نیز مؤید است، حدیث شریف نبوی در خصال، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ الْبَيْوتِ أَرْبَعَةً»^۸ به درستی که خدای متعال اختیار کرد از خانه‌ها، چهار خانواده، آنگاه تلاوت فرمود این آیه را «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»^۹.

و نیز مؤید است قرائت این آیه در تفسیر اهل بیت «يُسَبِّحُ» بالمبنى للمفعول و وقف بر «أصال»، و ابتدا به «رجال».

و قریب به همین تفسیر در تفسیر قمی^{۱۰}.

پس واضح شد که مراد از «بیوت» در این آیه، نه مطلق بیوت خشت و گِل است، بلکه



بیوت ظاهریه و معنویه است. و آیه، اعلان الهی است به مقام شرافت و جلالت و نبالت آل محمد، و رفع و تعظیم این بیوت. و بنابراین، جمله ظرفیه متعلق است به «نور» مذکور در صدر آیه «نور»، به سبب مظهریت ایشان از نورالله، نه آنکه قید مشبه، و نه خبر از «رجال» است.

و اما تفسیر عامه به این که مراد، بودن مشکوة و قندیل نور است در مساجد، همانا واضح است فساد آن؛ زیرا که با این که تفسیر به رأی است، خالی است نیز از معنای محصل و فائده تفسیریه. و اهمیتی نیست به ذکر بودن قندیل، در مسجد تا مستقل به ذکر گردد، بلکه خالی از رکاکتی نباشد که لایق نیست صدور آن از پروردگار.

و در کافی از ابوحمزه ثمالی روایت شده، گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم که وارد شد قتاده، قاضی بصره، پس آن حضرت به او فرمود: ای قتاده، آیا تویی فقیه بصره؟ گفت: بلی. فرمود: وای بر تو ای قتاده، خدای عزوجل خلق کرد خلقی را، پس آنها را قرار داد حجت‌ها بر خلق خود، پس آنها اند میخ‌ها در زمین و برپادارندگان زمین اند به امر پروردگار. قال علیه السلام: «فَهُمْ أَوْلَادُ فِي أَرْضِهِ، قَوْمٌ بِأَمْرِهِ، نُجَبَاءُ فِي عِلْمِهِ، اصْطَفَاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ، أَظْلَمَ عَنِ يَمِينِ عَرْشِهِ». ابوحمزه گوید: قتاده مدتی ساکت بود و در حیرت فرو رفته ماند، آن‌گاه سر برداشت و گفت: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، وَاللَّهِ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْ الْفُقَهَاءِ وَقَدَّمَ ابْنَ الْعَبَّاسِ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي قَدَامَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قَدَامَكَ». می‌گوید: به خدا قسم بسیار نشستم در مجالس فقهاء و علماء، حتی در محضر ابن‌عباس، پس قلبم مضطرب نشد در هیچ مجلسی چنانچه در برابر تو مضطربم. آن حضرت فرمود: ای قتاده، آیا می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ «أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ بَيْوتِ أذنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»، فرمود: تو در برابر آن خانه‌هایی که خدای متعال امر فرموده است به رفع و تعظیم آنها. قتاده گفت راست گفתי یا بن رسول‌الله، به خدا قسم نیست مراد از آن خانه‌ها بیوت سنگ و گل.^{۱۰}

و نیز در کافی در حدیث دیگر است، فرمود: «الْتَمَسُوا الْبَيْوتَ الَّتِي أذنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ، فَإِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُمْ رِجَالٌ»،^{۱۱} یعنی، بجوید آن خانه‌هایی را که امر فرموده است خدای تعالی به رفع و تعظیم آنها و این که ذکر شود در آن خانه‌ها نام پروردگار، پس به تحقیق خدای تعالی خبر می‌دهد شما را که آن خانه‌ها مردانند.

[در معنی رفع و تشیید به تعمیر ضرایح و قباب]

پس واضح شد که مراد از آن «بیوت» اعم است از انوار عالیه و ابدان طاهره و خانه‌های سکنی و ضرایح و بُقاع و قبوره مقدسه رسول خدا و ائمه طاهرين از آل محمد (علیهم‌السلام) است. و امر به رفع، شامل جمیع معانی رفع و تعظیم است. و از آن جمله است بنا و تعمیر ضرایح و مشاهده و قباب عالیه بر قبور ایشان.

قال الرازی:

المراد مِنْ رَفَعِهَا، بِنَائِهَا، لِقَوْلِهِ تَعَالَى، لِقَوْلِهِ تَعَالَى «رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْهَا»^{۱۲} و قوله تَعَالَى «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»^{۱۳} و ثانیها «ترفع»، ای تعظیم انتهى.

بلکه از معانی رفع و تعظیم است امروز زینت آن حرم‌ها و مشاهد، به زینت‌های لایقه، از فرش‌های ثمین و پرده‌های زرنگار و ابریشمین و چراغ‌ها و معلقات، و هم آن‌چه راکه از لوازم آسایش زائرین و داعین و مصلین و ذاکرین‌الله و تلاوت‌کنندگان قرآن، در آن مکان‌اند و آلا سزاوار است طلاکوب نمودن آن قباب منوره و بقاع مشرفه در قبال کفار و معاندین؛ که از تعظیم شعائر دین مبین است.

[حدیث شریف ابو عامر واعظ اهل حجاز]

و مؤید این معنی رفع است، حدیث شریف ابو عامر، واعظ اهل حجاز که در مزار بحار از فرحة‌الغرّی، تصنیف سید جلیل عظیم غیاث‌الدین ابن طاووس است. به سلسله اسناد خود روایت کرد از عمارة بن یزید، و او روایت کرد از ابو عامر تبنانی، واعظ اهل حجاز:

«قال أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (علیه‌السلام)، وَقُلْتُ لَهُ، يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَهُ (یعنی قبر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)) وَعَمَرَ تَرْتِبَهُ؟ قال: يا ابا عامر و حدثني أبي عن أبيه عن جدّه الحسين ابن علي عن عليّ، أنّ رسول الله قال له والله لئن قُتِلْتُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَتُدْفَنُ بِهَا. قلت يا رسول الله ما لِمَنْ زَارَ قَبْرَنَا وَعَمَرَهَا وَتَغَاهَدَهَا؟ فقال لي: يا أبا الحسن إنَّ الله جعل قبرك وقبر ولدك بقاعاً مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَعَرَصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا، وَإِنَّ الله جعل قلوب نجباء من خلقه



وصَفْوَةً من عباده تَحَنُّنٌ إِلَيْكُمْ وَتَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَالْأَذَى، فَيَعْتَمِرُونَ قُبُورَكُمْ وَيَكْثُرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّباً بِهِمْ إِلَى اللَّهِ وَمَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ. أَوْلَيْتَكَ يَا عَلِيُّ الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي، الْوَارِدُونَ حَوْضِي، وَهُمْ زَوَّارِي غَدَاً فِي الْجَنَّةِ، يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَتَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّهَا أَغَانُ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُودَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. وَمَنْ زَارَ قُبُورَكُمْ عَدَلَ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَخَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ. فَأَبَشِّرْ وَبَشِّرْ مُجِيبِكَ مِنَ النَّعِيمِ وَقِرَّةِ الْعَيْنِ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَلَكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زَوَّارَ قُبُورِكُمْ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّانِيَةَ بِزَنَائِهَا، أَوْلَيْتَكَ شَرَّ أُمَّتِي لِأَنَّهَا لَمْ يَأْتِ اللَّهُ بِشَفَاعَتِي وَلَا يَرُدُّونَ حَوْضِي».^{۱۴}

[ترجمه حدیث شریف]

بیان: «حُثَالَةٌ» پست و ردی از هر چیزی را گویند. مفاد ترجمه حدیث شریف آن‌که: ابوعمار و اعظ اهل حجاز گفت:

«وارد شدم من بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و از آن حضرت سؤال کردم از ثواب زیارت و تعمیر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام. فرمود: ای اباعمار! حدیث کرد مرا پدرم از پدرش و آن حضرت از جدش، حسین بن علی علیه السلام و آن حضرت از پدرش امیرالمؤمنین و آن جناب از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: یا علی به خدا قسم البته کشته خواهی شد در زمین عراق و در آن زمین دفن خواهی شد. گفتم: یا رسول الله چیست برای کسی که زیارت کند قبور ما را و تعمیر نماید آنها را؟ فرمود: یا اباالحسن به درستی که خدای تعالی قرار داد تو را و قبور اولاد تو را بقعه‌هایی از بقاع بهشت و فضاگاهی از فضاگاه بهشت و به درستی که قرار داد دل‌های نجیبان از خلق خود و خالص از بندگان خود را که متوجه شوند به سوی شماها و تحمل کنند اذیت و ذلت را تا آن‌که تعمیر کنند قبور شما را تا آن‌که فرمود: آنها را یا علی مخصوصین به شفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من فردا در بهشت. یا علی هر کس تعمیر کند قبر شما را و بیاید به سوی شما پس گویا چنان است که یاری کرده باشد سلیمان بن داوود را در بنای بیت المقدس و هر کس زیارت کند قبر شما را معادل [است] ثواب

او تا هفتاد حج، بعد از حَجَّة الاسلام و بیرون می‌رود از گناهان خود تا هنگامی که برگردد از زیارت شماها، مثل روزی که زاییده است او را مادر او، پس بشارت باد تو را و بشارت ده نیز دوستان و محبین خود را از نعمت‌ها و روشنایی چشم به آنچه نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در قلب بشری خطور کرده...» تا آخر حدیث که خواهد آمد.

[موفقیت شیعه در تعمیر ضرایح و مشاهد و قباب عالیه]

والحق - بحمدالله والمِنَّه - موفق شدند به این معنی رفع و تعظیم تا به امروز، همواره از سلاطین آل بویه و صفویه و نادرشاه و قاجاریه و غیر آنها از بزرگان اُمرا و رجال ایران و هندوستان و غیرهم، در تعمیر مشاهد و ضرایح و قباب و ابواب اعتاب عالیه و زینت‌های لایقه، چنانچه از آثار باقیه آنهاست طلاهای قباب و بناهای اعتاب و مشاهد مشرفه و ضرایح کربلا و نجف و کاظمین عسکریین علیهم‌السلام و سامراء و مشهد حضرت رضا علیه‌السلام و حضرت معصومه علیها‌السلام در قم و حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در ری و امامزادگان در اطراف عالم.

و چنانچه در این عصرها از آثار همت عالی ناصرالدین شاه قاجار و معتمدالدوله، فرهاد میرزا است طلای گنبد عسکریین علیهم‌السلام و آثار تعمیرات عالیه صحن و حرم کاظمیین.

و مرحوم حاجی محمدصادق اصفهانی در تعمیر صحن و مشهد حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، و مرحوم مغفور اتابک اعظم، میرزا علی اصغرخان صدر اعظم، در تعمیر ضریح ائمه بقیع در مدینه مشرفه. و سایر بزرگان در تعمیر بیت‌الاحزان و قبه حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام و قباب و مشاهد دیگر در بقیع (شکرالله مساعیهم الجمیله).

[فتنه فجیعه وهائله وهابییه و خوارج نجدیین]

ولکن یا للأسف: در این عصر؛ یعنی هشتم شوال از سال تحریر این رساله، که مطابق است با سنه ۱۳۴۵، طایفه ضالّه مضلّه وهابییه که فرقه‌ای از خوارج نجد، اتباع محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان اند، یا جمعی از اعراب نجدیین و خوارج، مستولی بر حجاز و حرمین شریفین شده، جمیع بقاع متبرکه را غارت و ضرایح مقدسه و قباب عالیه مشاهد ائمه بقیع علیهم‌السلام و قبر فاطمه زهرا علیها‌السلام و بیت‌الاحزان و سایر قبور را خراب و با زمین یکسان نموده‌اند و اموال و



خزاین آنها را به غارت بردند و این مرتبه، دومین استیلاء این جماعت است بر حرمین، چنانچه مرتبه اول تقریباً یکصد و بیست و هفت سال قبل بود که ابتدای ظهور این مردود و خروج این زنداقه و مطابق بود با سنه ۱۲۱۷، و در آن سالها به عراق نیز مستولی شده و در حایر مقدسه (علی مشرفها السلام) سفک دماء و اهانت نمودند. سید مرحوم محقق عاملی کاظمی، شارح قواعد در بعضی مواضع این کتاب اشاره به ابتلای خود در آن عصر نموده‌اند.^{۱۵} مورخین در ضمن ضبط حوادث آن سالها، وقایع فجیعه این فتنه را مشروحاً ضبط کرده‌اند، مانند جبروتی و ملطبرون نصرانی و احمد بن زینی دحلان در فتوحات و غیرهم. از آن جمله از جبروتی در «عجائب الآثار» نقل شد که وهابی آن‌چه در حرم نبوی و حجره مقدسه بود از ذخایر و جواهر، به غارت برد و امر به سوختن محمل مصریان نمود. و نیز در ضمن حادثه سنه ۱۲۲۳ نقل شد که گفت:

«ویقال: إنه ملأ الوهابی أربعة صنادیقٍ من الجواهر المحلاة بالألماس والياقوت العظيمة القدر ومن ذلك أربع شمعدانات من الزمرد وبدل الشمعة قطعة ألماس تضيء في الظلام ونحو مائة سيفٍ لا تقوم قراياتها مُلبَّسةً بالذهب الخالص ومنزل عليها ألماس، وياقوتٍ ونصابها من الزمرد واليشم ونحو ذلك وتصلها من الحديد الموصوف وعليها أسماء الملوك والخلفاء السالفين».

و عجب آن‌که این صدمات و نهب و خرابی به شبهه دین و دیانت آورده‌اند؛ چنانچه زیارات و توسلات و استشفاعات به ضرایح مقدسه را عبادت قبور و شرک و منافی توحید شمرده‌اند. و این مذهب ابن تیمیّه ملحد، و این شراره از تبعات الحاد او است که آن ملعون عاقبت به پاداش آتش عقوبات کفریات و زندقه خود در حبس سلطان بُمرد و زمین از لوث کثافت بدعت‌های او پاک گردید. گرچه وقت اشرف است از ذکر شبهات و خرافات این گروه ولی چون این خرابی به ارکان دین اسلام به شبهه دیانت و انتحال به کلمه اسلامیّه وارد آورده و شرک را به اسم توحید اظهار داشته‌اند و عجب‌تر آن‌که از علمای مدینه و رقه^{۱۶} فتوا و حکم برای این جرئت و جسارت به قوت و سلطه قاهریه خود گرفته‌اند، غافل از این‌که این‌جا مقام تقیه نیست، و از عهده مسؤلیت بیرون نیستند، لاجرم در این مقام به اشاره مختصر از شبهه این جماعت و توضیح جواب آن ناچارم.

[عمده شبهات این جماعت و جواب از آن]

پس می‌گوییم: اولاً:

معنی عبادت، نهایت خضوع عبد است از برای معبود؛ یعنی اقامه به وظایف مخصوصه منصوبه با اعتقاد به الوهیت و قصد امتثال امر او و اطاعت فرمان او است. پس به این بیان واضح می‌شود مدخلیت امتثال امر و قصد الوهیت در معنی عبادت. پس هر خضوعی عبادت نیست، چنانچه هر قسمی از اقسام عبادات مجعوله از نماز و روزه و غیرها، که داعی امر و امتثال در او نیست، همه اینها تشریح و بدعت است، نه عبادت، اما هر خضوعی که موافق امر و امتثال فرمان الهی است، خالص و محض عبادت او است؛ اگرچه به ظاهر تعظیم غیر او است، مثل امر ملائکه به سجده آدم، و امر بنی‌اسرائیل به سجده و تعظیم باب حطه، و امر نبی به تعظیم مؤمنین،^{۱۷} و امر مؤمنین به تعظیم والدین و غیرها و همچنین است مدخلیت قصد الوهیت چنانکه خضوع ولد نسبت به والد یا مملوک، و رعیت نسبت به مالک، یا خضوع جاهل نسبت به عالم، و شاگرد برای استاد، هیچ یک عبادت نیست و نخواهد بود قطعاً. ولكن خضوع مجوس برای آتش و عبده اصنام برای صنم و عبده شمس و قمر و نجوم و نجوم برای آنها همه عبادت است؛ زیرا که دانستی قصد الوهیت و معبودیت در معنی عبادت و عبودیت منظوی و متضمن است.

پس نه هر خضوعی و انقیادی شرک و نه هر تعظیمی عبادت است، والا می‌بایستی امر کردن پروردگار بندگان را در قرآن به خضوع والدین برای تعظیم آنها در کریمه «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^{۱۸} و امر به خضوع نبی خود را برای تعظیم مؤمنین در کریمه «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۹} و امر به تعظیم مقام ابراهیم در کریمه «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»^{۲۰} و هم امر به مطلق تعظیم شعائرالله در آیه «حجّ» و غیر ذلک، امر به شرک باشد، و هم سجده برای یوسف در آیه «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^{۲۱} و هم سجده یعقوب و برادران یوسف برای تعظیم یوسف در کریمه «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»^{۲۲} هر آینه سجده شرک باشد، یا العیاذ بالله امر کردن پروردگار، ملائکه را به سجده آدم، امر به عبودیت و پرستش آدم، یا امر کردن بنی‌اسرائیل را به سجده و تعظیم باب حطه، همه اینها امر به شرک باشد، و حال آن که خودشان هم این نسبت [را] به خدا محال دانند و نمی‌توانند گفت. با وجود تحذیر از تشریح، در آیات و امر به تخلص عبادات،



سبحان الله، ما أَجْهَلُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ ﴿تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^{۲۳}.

و أيضاً امتناع ابلیس و تمرد و مخالفت او از باب تکبر بود، و لهذا استدلال به قیاس نمود، و الا اگر سجده آدم منافی توحید بود، هر آینه ابلیس به همان تمسک می نمود و می گفت که این امر به سجده منافی توحید و امر به شرک است.

ولکن چون امتثال امر الهی را حقیقت عبادت و سجده آدم را که انقیاد امر معبود است، عین توحید دید، لاجرم از این ره سخنی نگفت، بلکه از طریق قیاس جواب گفت که: ﴿حَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^{۲۴}.

پس واضح شد که خضوع لغیرالله به امرالله، عین خضوع لله و توحیدالله و عبادت او است؛ زیرا که خضوع در نزد امر او، خضوع برای امر او و انقیاد و تذلی است خالص برای فرمان او و غیرى در بین نیست و اگر باشد هم منظور نیست، مگر بر سبیل توصلیت و طریقیت، و الا وضع جبهه بر زمین، سجده بر زمین بود، نه سجده رب العالمین. و این تشابه و اشتباه از اینجاست و این مغالطه از این ره است پس سجده آدم به سبب امتثال امرالله، عبادت الله است، که برای آدم نیز اظهار جلالت آدم و برای ملائکه امتحان آنها بود. و همچنین رفع و تعظیم در آنچه امر به رفع و تعظیم آن شده، همانا امتثال آن امر و تعظیم مأموریه، خود تعظیم آمر و هم تعظیم امر او است.

و نیز واضح شد که مطلق دعا و ندا و طلب حوایج خلق با یکدیگر، عبادت آنها نیست؛ و همچنین مطلق ذبح و نحر لغیرالله عبادت نخواهد بود، و الا وهابیین در دعا و ندا و طلب حوایج خود و استعانت به امثال خود و هم ذبح و نحر آنها برای مهمانان و اضياف، خود اوّل المشرکین بودند.

پس دعا و ندا و طلب حوایج و استعانات و استشفاعات و توسلات از نبی و وصی و امام و حجت و ولی، به قصد تقرب الی الله بعد از صریح آیات محکمه کتاب الله بر ثبوت شفاعت و ابتغاء وسیلت، همانا بالضروره روی توجه به خدا و سؤال از خدای تعالی است به وجه ایشان و التماس دعا است از ایشان، و مسألت از پروردگار است به لسان پاکیزه آن انوار مقدسه و به شفاعت و وساطت، که خود عین توحید است؛ چنانچه در دعاهاى مأثور است: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ الذُّنُوبُ قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ»^{۲۵}. و در دعای مقدمه نافله شب است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَأَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ حَوَائِجِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» تا آخر دعا. ۲۶ و در دعای توسل: «يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا تَوَجَّهْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيَّ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهاً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ».

پس با این مقدمات در معنی عبادت و شرک دانستی که جماعت و هایبیین به جهت پیشرفت مقاصد خودشان متشبث به این کلمه توحید شده‌اند تا مگر به مغالطه و تمویه به اسم دین و دیانت، بر اموال و نفوس مسلمین ظفر یابند. چه خوش گفت:

فَلَا تَحْكَمْ بِأَوَّلِ مَا تَرَاهُ فَأَوَّلُ طَالِعِ فَجْرٍ كَذُوبٌ

همانا اگر توحید این است پس شیطان اول‌الموحدين است، چنانچه جمعی از زنادقه صوفیه... و اتباع آنها، شیطان را تقدیس کنند، و اول‌الموحدين دانند، و آنها نیز مانند این اخوان، اخوان‌الشیاطین اند؛ «قاتلهم الله انى يؤفكون» ۲۷

و بالجمله مانع از توسل اگر شبهه شرک بود، بحمدالله فساد آن واضح شد. و اگر مانع به سبب موت است، آن نیز باطل است؛ زیرا که در مواضعی از قرآن مجید، صریح است که زنده‌اند به حیات مستقره و روزی می‌خورند و البته می‌شنوند سلام و کلام را، و رد می‌کنند جواب را، و لامحاله این حیات مستقره ابلغ است از حیات برزخیه عامه و اقوی از اوست. احادیث صریحه و صحیحه نیز از کتب سنت و جماعت بر این معنی بسیار است، چنانچه از سنن ابی داوود از ابی هریره روایت شد از رسول خدا ﷺ؛ که فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ». ۲۸ و از «صحیح نسائی» نیز از آن حضرت است که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ». ۲۹ و در حدیث دیگر از ابی هریره از آن حضرت فرمود: «مَنْ صَلَّى [عَلَيَّ] عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ»، ۳۰ و در مرفوعه ابن عباس فرمود: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ، تَأْتِيهِمْ مِنْ اللَّهِ حَرَمٌ عَلَى الْأَرْضِ لِحُومِ الْأَنْبِيَاءِ». ۳۱ و در حدیث دیگر فرمود: «عِلْمِي بَعْدَ مَمَاتِي كَعِلْمِي فِي حَيَاتِي». و در حدیث دیگر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَكَلَّ مَلِكًا يُسْمَعُنِي أَقْوَالَ الْخَلَائِقِ يَقُومُ عَلَيَّ قَبْرِي، فَلَا يُصَلِّي عَلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا قَالَ يَا مُحَمَّدَ ﷺ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ يُصَلِّي عَلَيْكَ، صَلُّوا عَلَيَّ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ تَبْلُغُنِي»، ۳۲ و در حدیث دیگر است، از آن حضرت پرسیدند: آیا مردگان تکلم می‌کنند؟ فرمود: «بلی، به زیارت یکدیگر می‌روند». و از این باب احادیث بسیار است.

و این است صریح مقاله آلوسی زاده بغدادی در «تاریخ نجد» که در ترویج کفریات و مغالطات وهابیین نوشته، در صفحه ۴۸ گوید:

والذی اعتقدوه فی النبی أنَّ رُتبتَه اَعْلَى مَرَاتِبِ المخلوقین عَلی الإِطلاق
وَأَنَّهُ حَیٌّ مرزوق فی قبره حیاة مستقرَّة أُبْلَغ مِن [حیاة] الشُّهَدَاءِ، الْمَنصُوصِ
عَلیها فی التَّنزیل [إذ هو أَفضَل مِنهم]، وَأَنَّهُ یَسْمَعُ سَلامَ مَنْ یُسَلِّمُ عَلیه وَأَنَّهُ
تَسَنُّ زیارتَه، غیر أَنَّهُ لا تُشَدُّ إِلَیه الرِّحال. ۳۳.

بین متناقضات این جماعت را، بعد از بیان ثبوت حیات مستقره! آیا چه دلیل دارند بر منع زیارت دیگر آن که: بعد از ثبوت حیات مستقره در قرآن به جهت عموم شهداء، آیا چه دلیل دارند بر منع زیارت غیر رسول خدا ﷺ؟ دیگر آن که: چه دلیل دارند بر تبعیض و جواز زیارت برای خصوص اهل مدینه و جایز نبودن آن برای دیگران؟ با وجود اخبار بسیار در «صحاح» از رسول خدا ﷺ در استحباب زیارت اهل قبور و هم عمل آن حضرت و تقریر و امر آن جناب در حدیث معروف که فرمود: «كُنْتُ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنِ زِيَارَةِ الْقُبُورِ إِلَّا قَزُورُهَا».^{۳۴} و هم دلالت آیه شریفه «لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ»^{۳۵} چنانچه در «تفسیر رازی» و «أبی السعود» روایت کردند که عادت رسول خدا ﷺ این بود که چون میت را دفن می کردند، تا مدت یک ساعت بر سر قبر او می ایستاد و دعا می کرد. پس این آیه دلالت دارد بر این که حضور بر قبور و دعا و خواندن پروردگار در نزد آنها، عبادت و مشروع است وگرنه نهی از آن مختص نبود به کافر.

پس واضح شد که از این جهت هم مانعی ندارد حضور در مشاهد انبیا و اولیا و صلحا و توسلات و استشفاعات.

و یاللعجب؛ مگر نمی بینند خدای تعالی اجراء کلیه امور، به اسباب و مستیبات فرموده، چنانچه قاعده ملوک و سلاطین است در رفع امور و حوائج عامه، هر یک به توسط سفرا و مقربین مقرر نموده. و ایضاً به صریح «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^{۳۶} بعضی از بشر را بر بعضی ترجیح و تفضیل داده، چنانچه نیز بسیاری از بقاع را بر دیگر و بعضی از مساجد و معابد بر سایرین امتیاز بخشیده؛ حتی آن که بعضی احجار و جماد را بر بعضی ترجیح داده، چون امر پروردگار، به تعظیم احجار بیت و حرم و امتیازات حطیم و زمزم و اعمال و دعاهاى مأثور، نزد هر یک مقرر نمود.

صخرهٔ حجرالأسود را محترم و محل قبله و قبله عالمیان فرمود و امر و اعلان و صلاهی عام داد که: «اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»،^{۳۷} و همچنین خوابگاه اصحاب کهف را به اتخاذ معبدیت و مسجدیت مؤمنین امضا فرمود.

و بالجمله؛ آیات قرآن مجید و احادیث صحاح سنت و جماعت در ثبوت شفاعت و توسلات، بسیار است، چنانچه خود این جماعت هم منکر نمی‌توانند شد. آلوسی زاده در صفحه ۴۸ از «تاریخ نجد» گوید:

«ويثبتون الشفاعة للنبي وكذا سائر الأنبياء والملائكة والأولياء والأطفال ويسألونها من الله المالك لها والإذن فيها لمن شاء».

محمد بن عبدالوهاب نیز در رساله کشف الشبهات گوید:

«وأيضاً إن الشفاعة أعطاهها غير النبي، فصَحَّ أَنَّ الملائكة يَشْفَعُونَ والأولياء يَشْفَعُونَ والأفراط^{۳۸} يَشْفَعُونَ».

اینکه گوید:

«فإن قال إنَّ النبي أعطى الشَّفاعة أنا أطلبه مما أعطاه الله».

فالجواب: «أن الله أعطاه الشفاعة وأنهاك عن هذا، وقال ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾»^{۳۹} (سبحان الله)؛ چه مغالطه و خلط و اشتباه است. اگر مقصود از این کلمات انکار شفاعت است، هر آینه دروغ و تناقض و خلاف تصریح خود آنها است، چنانچه دانستی؛ و اگر مراد اثبات شفاعت در خصوص آخرت و قیامت است، و انکار آن در دنیا گوییم: بعد از ثبوت مطلق شفاعت و توسلات از آیات و اخبار و عقل، چه خصوصیت دارد جواز شفاعت در آخرت و عدم جواز آن در دنیا؟ آیا چه دلیل دارند بر تبعیض، که مخصص عمومات و مقید مطلقات باشد و بگویند: آنچه در دنیا موجب شرک بود، چرا در آخرت نباشد؟ این علت که در هر دو نشأه موجود است، آخرت چه خصوصیت توحیدیه دارد که دنیا ندارد؟ و اگر این است لاجرم می‌باید چیزی که در دنیا باطل و شرک است، در آخرت همان چیز حق و توحید باشد و بالعکس و این تناقض باطل و محال است؛ زیرا که یک حقیقت به اختلاف نشأت، دو امر مابین نگردد، مگر به انقلاب ماهیت؛ و آن هم محال است.

[جواب از مغالطه به آیات]

جواب از مغالطه به آیات: از آن جمله آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^{۴۰} در سوره بقره؛ و آیه «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»^{۴۱} در سوره طه؛ و آیه «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ»^{۴۲} در سوره سبأ؛ و آیه «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ»^{۴۳} در سوره زمر. گوییم: واضح است که همین آیات نیز صریحاً اثبات شفاعت می‌کند. آیا نمی‌بینی استثنائات را و ظاهر نفی بیان عظمت الهی و شدت هول قیامت و بیان نفی استقلال در شفاعت است، یعنی آن روز کسی مستقل در شفاعت نیست، تا بدون اجازه الهیه شفاعت کند، نظیر: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»^{۴۴}. در آیه طه «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»^{۴۵}؛ یعنی نفع نمی‌دهد آن روز شفاعتی مگر آن کسانی که مأذون در شفاعت‌اند و مرضی‌القول‌اند در نزد خدا؛ یعنی صاحب وجه و آبرو هستند.

و ثانیاً نزول بسیاری از این آیات در جواب عبده اصنام است که می‌گفتند: بتهای ما شفیعیان مایند؛ «وَمَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^{۴۶} و این، چه مربوط است به مقام شفاعت انبیا و اوصیا، و این چه قیاس باطل و چه مغالطه‌ای است؟

بین از آن جمله در آیه «سبأ» بعد از روی کلام به کفار و عبده اصنام که می‌فرماید: «قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ»^{۴۷} بعد فرمود: «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ»^{۴۸} و همچنین نیز آیه «زمر»: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ»^{۴۹} که در مقام جواب از عبده اصنام است. فخر رازی در تفسیر گفت: چون کفار اعتقاد شفاعت درباره اصنام خود کردند، حق تعالی در جواب آنها فرمود: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»^{۵۰} بعد از آن گفت:

«وَمِنْهُمْ مَنْ تَمَسَّكَ فِي نَفِي الشَّفَاعَةِ مَطْلَقًا بِهَذِهِ الْآيَةِ، وَهُوَ ضَعِيفٌ.»

پس واضح شد که استدلال وهابیین در نفی شفاعت تمویه و مغالطه و تشابه باطل به حق، و حق به باطل بوده «أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَنْجٌ فَيَسْتَبِيعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»^{۵۱}

[نصوص داله بر ثبوت توسلات و شفاعات]

و از جمله نصوص داله بر ثبوت توسلات و استشفاعات است، این کریمه: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^{۵۲} و هم آیه کریمه: ﴿وَإِذْ أُنزِلَتْ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^{۵۳} و هم جمیع آیات میثاق و عهد از پیغمبران بر نبوت خاتم^{صلی الله علیه و آله} و ولایت ائمه طاهرین، چنانچه تفسیر این دو آیه از طرق مخالفین، از مفسرین اعظم سنت و جماعت روایت شده.

از آن جمله شیخ سلیمان قندوزی الشافعی البلخی در «ینابیع الموده»، توسل هر یک از آدم و ابراهیم را به طرق معتبره قوم نقل و روایت نموده. و در «صحیحه حاکم» روایت کرده:

«قال إنَّ آدمَ لما أقرَّفَ الخطيئةَ، قال يا ربَّ أسئلكَ بِحقِّ محمدٍ لما غفرتَ لي. فقال يا آدمُ كيفَ عرَّفْتَهُ؟ قال: لِأنَّكَ لما خلَقْتَنِي نَظَرْتُ إِلَى العَرْشِ فَوَجَدْتُ مَكْتُوباً فِيهِ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ محمدٌ رسولُ اللهُ»، فَرَأَيْتُ إِسْمَهُ مَقْرُوناً مَعَ اسْمِكَ، فَعَرَفْتَهُ أَحَبَّ الخَلْقِ إِلَيْكَ»^{۵۴}.

و از طریق امام مالک نیز مؤید این حدیث خواهد آمد و نیز قاضی ابی عمر و عثمان بن احمد، که یکی از مشایخ سنت و جماعت است، مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}:

قال لما اشتملتُ آدمَ الخطيئةَ نظرَ إلى أشباحِ تُضيءُ حولَ العرشِ، فقال: يا ربِّ إني أرى أشباحاً تشبه خلقي، فما هي؟
قال: هذه الأنوارُ أشباحُ اثنين من وُلدِكَ، إسمُ أحدهما محمدٌ^{صلی الله علیه و آله}، أبدأ النبوةَ بكِ وأختُمها به، والآخرُ أخوهُ وابنُ أخِي أبيه اسمُه عليٌّ^{عليه السلام} أأيدُ محمداً^{صلی الله علیه و آله} به وأنصره على يده، والأنوارُ التي حولهما، أنوارُ ذريةِ هذا النبيِّ من أخيه هذا، يزوجه ابنته تكونُ لَهُ زوجةٌ يتصلُ بها أوَّلُ الخلقِ إيماناً وتصديقاً لَهُ، أجعلها سيِّدةَ النَّسوانِ وأفظمها وذريتها من النَّيرانِ، فَتَقَطُّعُ الأَنسابَ والأَسْبابَ يومَ القيمةِ إِلاَّ نَسبهَ وَسَبَّهَ.
فَسَجَدَ آدمُ شكراً لِلَّهِ أن جعلَ ذلكَ في ذريته. فَعَوَّضَهُ اللهُ عن ذلكَ السَّجُودِ، أن أسجَدَ لَهُ ملائكتَهُ، الخبر.



ذکر آیات توسل و تفسیر آن از طرق سنت و جماعت]

و در تذکرة، از قاضی زکریای حنفی، که اعظم علمای سنت و جماعت بود در قسطنطنیه عصر سلطان محمد فاتح، در حاشیه خود بر کشف، در تفسیر «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ... فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا»^{۵۵} آورده که:

«مراد از آن «عهد»، اقرار و میثاق بر مهدی از اولاد محمد و قیام او است در آخرالزمان».

و بر او است نیز تعلیقه تلمیذ او خرم اوغلی، پسر قائم مقام، فتنصر.

و از آن جمله، آیات است، آیه «مُودَّت» و اجر رسالت، که از طرق عامه به وجوهی معتبره وارد و از آن جمله است آیه «وسیله» و امر به آن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^{۵۶}، و ظاهر کریمه اعم است انحاء وسایل مقربۀ به خدا را، از وظایف عبادیّه، و توسلات به حجت و امام هر عصر که اعظم الوسایل [است]، و تقصیر در آن، مُردن به جاهلیت اولیّه است، و نظر به حدیث «سفینه» تخلف از آن هلاکت و ضلالت است.

پس تفسیر آن به خصوص عبادیات، تفسیر به رأی است، مانند تفسیر نمودن امام در حدیث اول به قرآن، به دلیل اضافه امام به زمان، و زمان به، مَنْ فِي الزَّمان، که آنها را حملۀ تفسیر قرآن، و گرنه اگر مراد از امام زمان در این حدیث، قرآن بود پس قرآن اختصاص به زمانی دون زمان نداشت. و از طرق متواتره در اخبار خاصه از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت شد که فرمود: «ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ تَقْرِبُوا إِلَيْهِ بِالْإِمَامِ علیه السلام».

و از آن جمله است کریمه «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^{۵۷} که امر فرمود آمدن به سوی خدا از درهای منصوبۀ آنها، و ائمه طاهرین از آل محمدند ابواب معرفة الله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها»^{۵۸}.

فخر رازی در «تفسیر کبیر» در این مقام گوید که: ظاهر آیه مراد نیست، بلکه آیه کنایه از «صراط مستقیم» است:

«قال: وليس المراد ظاهره، وتفسيره الصراط المستقيم».

تا این که گوید:

«فجعل إتيان البيوت من ظهورها كنايةً عن العدول عن الطريق الصحيح، وإتيانها من أبوابها كنايةً عن التمسك بالطريق المستقيم، وهذا طريق مشهور

في الكناية، فإن من أرشد غيره على الوجه الصواب يقول له: ينبغي أن تأتي الأمر من بابه وفي ضده يقال: إنّه ذهب إلى الشيء من غير بابه. قال الله تعالى ﴿فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^{۵۹} وقال ﴿وَاتَّخِذْتُمُوهُ وَرَائِكُمْ ظَهْرِيًّا﴾^{۶۰} فَلَمَّا كَانَ هَذَا طَرِيقًا مَشْهُورًا مَعْتَادًا فِي الْكِنَايَاتِ، ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى هَاهُنَا. انتهى كلامه.

پس آیه کریمه کنایه از تمسک و توسل به امام است در طریق الهی و ایشان اند ابواب معرفه الله و صراط مستقیم.

[جواب از التباس و قیاس به عبده اصنام]

و این چه مغالطه واضحه و تمویه باطل است که برای پیشرفت مقاصد باطله خود نماز و قرائت قرآن و عبادت پروردگار را در مقامات مشرفه و مشاهد منوره، عبادت قبور خوانند و به سوءظن و افترا و بدون فحص از ضمایر و نیات که عمده ارکان عبادات است، اضلال جاهلین و مستضعفین نمایند و رمی کنند مسلمین و مؤمنین را به شرک و خلاف توحید؛ و حال آنکه این تشریف و توسل و امتثال، همانا خود حقیقت توحید پروردگار و تخلیص عبودیت آن جناب است، چنانچه بیان آن گذشت.

دیگر آنکه: این چه تلبیس و مغالطه است که قیاس کردند نذورات و هدایا بر انبیا و اولیا صالحین و هم ذبائح و قربانین مسلمانان را، به عبده اصنام، که اضلالی است آشکارا و بهتان و افترا بی است عظیم؟! اینک کتب فقهیه و احکام شرعیّه ما از مطبوع و غیر مطبوع، فضای عالم را پر کرده، موجود است، که از ضروریات احکام دین اسلام و مذهب مقدس است این که؛ نذر منعقد نمی گردد مگر مخصوص پروردگار و نه قربانی ها و ذبایح، مگر به اسم کردگار و هر یک از این دو امر باید مصدر به اسم «الله» و مقرون و مختص به «لام» اختصاص باشد، چنانچه این یک به انشاء کلمه «لِلَّهِ عَلَيَّ كَذَا»، و آن یک بعد از استقبال قبله، به کلمه «بِسْمِ اللَّهِ» و «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّهِ» یا «لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» باید تمام شود.

و اما نسبتش به نبی و ائمه و ولی، از این باب است که به نیابت از آنها و ارجاع ثواب آن برای آنها است. یا این که به وسیله هدیه کردن این صدقه، التماس دعا و شفاعت قضاء حوائج خود از پروردگار به ابروی ایشان مسألت نمایند. یا اولویت مصرف آن منذور بر صلحا و فقرا و

زوّار و منسوبین به ایشان است. و این چه مربوط است به این افترا و بهتان مذکور، با این که گذشت که: عادت الله جاری است بر توسط اسباب و مسببات و وسایط و توسّلات و رفع حوایج عامّه، با علم الهی به حاجت بندگان و می باید قضای آن حوایج به توسط و مدخلیت وسایلی نظیر دعا و تضرع و الحاح و تصدق باشد، و آلا بدون مسألت و دعا ممکن بود و بنابراین لازم آید که جمیع آیات و عمومات، امر به دعا و الحاح در آن و تصدق و سایر شرایط آن، لغو و عبث باشد، چنانچه نسبت به محتومات فرمود: «یا مَنْ لَا تَبَدَّلُ حِکْمَةَ الْوَسَائِلِ». و این مجرای بر عادت عرف سلاطین و بزرگان است.

ألم تر أنّ الله قال لمريم: وهزّي إليك الجذع تساقط الرطب
فلو شاء أن تجنيه من غير هزّه
جنته ولكن كل شىء له سبب

و به این گونه شبهات و واهیات، هتک حرّمات الله از قتل و سفک دماء مسلمین و هتک اعراض و ناموس الهی کردند.

● پیاوشتها:

- ۱- برای آگاهی بیشتر از سرگذشت ایشان ن.ک: میراث فقهی (۱)، ج ۲، صص ۱۵۵۰ - ۱۵۴۷
- ۲- نور: ۳۶
- ۳- کنز جامع الفوائد، ص ۱۸۵
- ۴- نور: ۳۶
- ۵- بحار الأنوار، ج ۲۳، صص ۳۲۵-۳۲۶، ۳۳۲-۳۳۳، باب رفعة بیوتهم و...، ح ۱-۲، ۱۹
- ۶- احزاب: ۳۳
- ۷- بقره: ۱۸۹
- ۸- الخصال، ج ۱، ص ۱۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۸، ح ۸
- ۹- آل عمران: ۳۳
- ۱۰- الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۸۵، ح ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۹

- ۱۱- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۰، ح ۱۲، به نقل از الكافي.
- ۱۲- نازعات: ۲۸
- ۱۳- بقره: ۱۲۷
- ۱۴- فرحة الغري، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۰-۱۲۱، ح ۲۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۲، ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵
- ۱۵- منظور سيد جواد عاملی علیه السلام صاحب «مفتاح الكرامه» است که در پایان جلد ششم آن (ص ۴۳۴) به این موضوع اشاره کرده است.
- ۱۶- رَقَّه نام شهری است در کشور سوریه.
- ۱۷- چنانکه از مطالب صفحه بعد معلوم می شود مراد امر وارد در آیه شریفه ۲۱۵ سوره شعراست:
- ﴿وَإِخْفُضْ جُنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾
- ۱۸- اسراء: ۲۴
- ۱۹- شعراء: ۲۱۵
- ۲۰- بقره: ۱۲۵
- ۲۱- يوسف: ۴
- ۲۲- يوسف: ۱۰۰
- ۲۳- اسراء: ۴۳
- ۲۴- اعراف: ۱۲
- ۲۵- بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۸۵، ح ۱۵
- ۲۶- الفقيه، ج ۱، ص ۳۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۲۴۳، ح ۵۲
- ۲۷- توبه: ۳۰
- ۲۸- سنن أبي داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۲۰۴۱
- ۲۹- سنن النسائي، ج ۳، ص ۴۳
- ۳۰- كنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۲۱۹۸
- ۳۱- سنن النسائي، ج ۳، ص ۹۱؛ سنن الدرामी، ج ۱، ص ۳۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵، ۵۲۴
- ۳۲- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ كنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۴
- ۳۳- تاريخ نجد، ص ۴۸
- ۳۴- سنن النسائي، ج ۴، ص ۹۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۶۵
- ۳۵- توبه: ۸۴
- ۳۶- اسراء: ۲۱
- ۳۷- بقره: ۱۲۵



٣٨- «الإفراط» في حديث «أنا فرطكم على الحوض». الفَرَطُ: العلم المستقيم يهتدى به. والجمع: أفراط. ومنه حديث أهل البيت: «نحن الأنبياء وأبناء الأوصياء أفراط. مجمع (مؤلف).

٣٩- جن: ١٨

٤٠- بقره: ٢٥٥

٤١- طه: ١٠٩

٤٢- سبأ: ٢٣

٤٣- زمر: ٤٤

٤٤- نيا: ٣٨

٤٥- طه: ١٠٩

٤٦- زمر: ٣

٤٧- سبأ: ٢٢

٤٨- سبأ: ٢٣

٤٩- زمر: ٤٤

٥٠- زمر: ٤٣-٤٤

٥١- آل عمران: ٧

٥٢- بقره: ٣٧

٥٣- بقره: ١٢٤

٥٤- المستدرک علی الصحیحین، از حاکم نیشابوری، ج ٢، ص ٦١٥

٥٥- طه: ١١٥

٥٦- مائده: ٣٥

٥٧- بقره: ١٨٩

٥٨- المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٢٧؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٤؛ كنز العمال، ج ١٣،

ص ١٤٨

٥٩- آل عمران: ١٨٧

٦٠- هود: ٩٢